



تناسب جامعه باز و دموکراسی / اشتباه سقراط، افلاطون و ارسطو چه بود؟

سقراط، افلاطون و ارسطو فراموش می‌کنند و یا می‌خواهند که فراموش کنند که همان جامعه باز دولت شهر آتن که فرصت زندگی بهتر و فرصت بنای آن دستگاه های بزرگ فلسفی را به آنها داده نتیجه تلاش و اندیشه سوفسطائیان چون آناکساگوراس و "سولون" و پریکلِس است.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: سقراط، افلاطون و ارسطو فراموش می‌کنند و یا می‌خواهند که فراموش کنند که همان جامعه باز دولت شهر آتن که فرصت زندگی بهتر و فرصت بنای آن دستگاه های بزرگ فلسفی را به آنها داده نتیجه تلاش و اندیشه سوفسطائیان چون آناکساگوراس و "سولون" و پریکلِس است. در بسیاری از مواقع برای شناخت و فهم یک پدیده اجتماعی و سیاسی و تاریخی نیاز است تا محققان و اندیشمندان به کنه و ذات آن پدیده رجوع کنند و براساس شناخت نسبت به کنه و اساس آن چیز به شناخت و فهم نسبت به آن چیز و پدیده دست یابند. اما برخی از پدیده های اجتماعی و سیاسی و ... هم وجود دارند که هم می توان براساس رجوع به کنه و اساس آنها به شناخت آنها دست یافت و هم می توان با رجوع به ضد آنها به شناخت منطقی نسبت به آنها دست یافت. چون که اصلا و اصولا اصول شیء و پدیده متناقض ضد خود است. پس وقتی که ما نسبت به اصول یک پدیده دارای شناخت شدیم براساس آن شناخت خواهیم توانست اصول ضد و پدیده مقابلش را هم بشناسیم و با رو در رو قرار دادن این اصول می توانیم به شناخت منطقی نسبت به پدیده مورد نظر دست یابیم؛ این چنین است جامعه باز.

می ­­­توان برای شناخت جامعه باز به مقوله و پدیده دموکراسی رجوع کنیم که می پندارم کنه و اساس جامعه باز است. اما شناخت نسبت به جامعه بسته دارای چنان توان و پتانسیل روشنگرانه ای است که به انسان هم شناخت جامعه باز و هم شناخت دموکراسی و هم شناخت آزادی را اعطا می‌کند. پس جامعه بسته چیست؟ آیا کسی یا کسانی جامعه را با بند و زنجیرهایی می بندند که آن جامعه را بسته می خوانند؟ آری! کس یا کسانی برخی از جوامع را با بند و زنجیرهایی می بندند که آن جوامع بسته نامیده می شوند. اما بند و زنجیرهای این کسان از جنس بند و زنجیرهایی نیست که در بازارها به فروش می‌رسند. بلکه این بند و زنجیرها از جنس اندیشه هستند و به عبارتی روشن تر از جنس فلسفه ساخته شده اند. حتی در عقب افتاده ترین جوامع بسته هم می توان رد پای فلسفه های بزرگی که استبدادپرور بوده‌اند را یافت. پس چون جنس این بندها و زنجیرها از جنس اندیشه است باید برای پاره کردن و گشودن آنها از ابزاری استفاده برد که از جنس همین بند و زنجیرها باشد. به عبارتی فلسفه های استبدادی از جنس اندیشه هستند و اندیشه نرم‌افزار وجود انسان است و برای مقابله با پدیده‌ای نرم‌افزاری باید نرم‌افزاری قابل آفرید.

وقتی که بند و زنجیرهای جامعه بسته از جنس فلسفه هستند چه کس یا کسانی این بندها و زنجیرها را برای جامعه و تمدن بشری بافته‌اند؟ تا آن جایی که به ما خبر رسیده فلاسفه پیامبرانی بوده و هستند که در شمایل و قامت فلاسفه برای نجات بشریت قد برافراشته و فلسفه نگاشته اند. پس آیا بنیانگذاران تئوریک جامعه بسته همان سوفسطائیان خبیث نیستند که همه عمر در کار دروغ و سفسطه و دنیاپرستی بوده اند؟ باید اندکی تأمل کرد و چند سوفسطایی را مورد مطالعه قرار داد.

نخستین سوفیست، "تالس" است که به آن می پردازیم. تالس در قرن هفتم پیش از میلاد می زیست. تا پیش از تالس مرز مشخصی میان اهالی فلسفه و شاعران وجود نداشت و تمامی خردمندان باورهای فلسفی و دینی و اسطوره ای خود را به صورت شعر بیان و مکتوب می ساختند. با ظهور باورهای تالس اندیشه بشر رفته رفته وارد مرحله ای تازه می شد که از اسطوره و پندار صرف فاصله می‌گرفت و به امور واقع می‌پرداخت که اساسی تازه در دیالوگ اهالی فلسفه بنیان گذاشت. وی بر این باور بود همه چیز از آب به وجود آمده و در پایان همه چیز دوباره به آب تبدیل می شود، البته تالس، کسوفی را هم پیشگویی کرده بود که چون واقع شد باعث شهرت بسیار او شد، اما هنوز مدت زمان بسیاری نگذشته بود که دوست تالس یعنی "آناکسیمندر" در برابر نظریه تالس قد برافراشت و این باور را تبلیغ کرد "ماده ای که هر چیز از آن ترکیب یافته است نوعی بیکران یا غیرمتعین است ولی قابلیت دارد که هر چیزی بشود"، سپس این روش جدلی در میان دیگر سوفسطائیان تسری یافت و هر یک در تلاش بود تا با استدلال ماده ای را به عنوان ماده تشکیل دهنده جهان معرفی کند.

از جمله دیگر سوفسطائیان مشهور "پیتاگوراس" سوفیست و ریاضیدان مشهور یونانی است که به کروتون در جنوب ایتالیا مهاجرت کرد و مدرسه خود را در آنجا بنا نهاد. در ایران، پیتاگوراس را با نام فیثاغورث می شناسند. دیگر سوفسطایی مشهور "آناکساگوراس" نام دارد. وی نخستین سوفیستی است که در شهر آتن اقامت گزید و افراد مشهوری چون "پریکلِس" 1 از جمله شاگردان او هستند.

سوفسطایی مشهور دیگر "دموکریتوس" واضع نظریه اتم است. پس از دموکریتوس به "پروتاگوراس" می‌رسیم که از جمله سوفسطائیان بسیار مشهور است که به اخلاق و سیاست و امور مادی جهان بسیار می‌پرداخت و از مشهورترین باورهای او بود که "انسان مقیاس همه چیز است." به علت فضای محدود به دیگر سوفسطائیان مشهور از جمله "امپدکلس" 2 و "پارمنیدس" 3 و "هراکلیتوس" 4 و "زنون" 5 نخواهیم پرداخت.

هرچند به اجمال اما به تحقیق دریافتیم که سوفسطائیان خبیث نبودند بلکه تاریخ و تمدن بشری بسیار به آنها مدیون نیز هست. پس این بندسازان که تاریخ و تمدن بشری را به بند کشیده اند چه کسانی هستند و چرا هم چنان سوفسطائیان بدنامان تاریخ هستند؟ در دهه های نزدیک به ظهور سقراط به علت انحراف برخی از سوفسطائیان از اصول اخلاق و استفاده سوء از استدلال پس از اینکه سقراط در تاریخ عرض اندام کرد و خود را فیلسوف نامید هر کس از اهالی فلسفه چه با عنوان فیلسوف و چه با عنوان سوفیست به علت غالب بودن بر استدلال از این توانایی برخوردار است تا با مغلظه راست نمایی دروغ و دروغ‌نمایی راست داشته باشد.

در طول تاریخ فیلسوف‌ها از این نوع بازیها بسیار انجام داده اند که مهمترین این مغلظه‌اندازان خود سقراط و شاگردش افلاطون و شاگرد شاگردش ارسطو هستند. در طول تاریخ دو هزار و پانصد سال پیش به این سمت هر دیکتاتوری و دیکتاتوری توتالتیری را که مورد مطالعه قرار دهیم شاهد خواهیم بود که از زیر سر فلاسفه درآمده است، البته از نیمه دوم قرن بیستم به این سمت مغلظه‌اندازی فلاسفه نمودی تازه یافته و شاهد هستیم فلاسفه چه گونه ضد فلسفه می‌گویند و می‌نویسند و چگونه عنوان "فلسفه بافی" همچون عنوان سفسطه به یک انگ و اهانت تبدیل شده است. سقراط و افلاطون و ارسطو شدیدترین مخالفت را با دموکراسی در گفتار و نوشتار خود بر جا گذاشتند. هرچند افلاطون تلاش دارد در "کتاب جمهور" سیمای یک جامعه بسته اما معتدل را ارائه دهد اما وقتی به کنه جامعه ایده آل وی رجوع شود شاهد یک "دسپوتیسم" خشک و خشن هستیم.

اما بدنامی سوفسطائیان نیز بیشتر ریشه در اندیشه و فلسفه های سقراط و افلاطون و ارسطو دارد. در جمهور افلاتون "تراسیماخوس" 6 سوفیست را می‌بینیم که در شمایی اهریمنی سر بر می‌آورد و با تازیانه سفسطه‌گرده تمدن را می‌کوبد که "زور حق است و حق به جانب کسی می‌رود که صاحب زور است." در همین هنگام سقراط در سیمای یک منجی و ابرمرد ظهور می‌کند و بشریت را از چنگال سوفسطائیان خبیث نجات می‌دهد، اما این چهره سوفیست شیطانی و فیلسوف پیامبر چهره‌هایی هستند که افلاطون به انسان‌ها می‌خواند.

هرچند تا پیش از افلاطون و سقراط جوامع بسته وجود داشته اند و بیشترین کشورها و ملت‌های جهان و تاریخ تحت سلطه نظام‌های بسته بوده اند اما افلاطون است که برای نخستین بار جامعه بسته را تئوریزه و ایدئولوژیک می‌سازد و حتی برای اینکه جامعه به صورت مستمر بسته بماند نیز نسخه می‌پیچد. پس از افلاطون شاگردش ارسطو بر جامعه بسته استادش مهر تأیید می‌زند و پولیتی که صورتی از جوامع بسته است را به عنوان نظام مطلوب معرفی می‌کند و همانند استادش افلاطون دموکراسی را از بدترین نوع حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی می‌خواند.

اما این سه فیلسوف (سقراط، افلاطون و ارسطو) فراموش می‌کنند و یا می‌خواهند که فراموش کنند که همان جامعه باز دولت شهر آتن که فرصت زندگی بهتر و فرصت بنای آن دستگاه‌های بزرگ فلسفی را به آنها داده نتیجه تلاش و اندیشه سوفسطائیان چون آناکساگوراس و "سولون" 7 و پریکلئس است. آن چیزی که مسلم است فیلسوف‌ها جامعه باز را به وجود نیاورده اند بلکه در جامعه باز بوجود آمده اند و با رجوع به اسناد موجود فیلسوف‌ها مخالف جامعه باز بوده اند و هستند. بهترین اسناد برای اثبات این ادعا کتاب‌های "جمهور" افلاطون و "سیاست" ارسطو است. فیلسوف‌های دوران بعد انگار که دشمنی با جامعه باز در وجود آنها نهاده شده باشد هم چون اسلاف خود همین که در صدد ارائه دستگاه فلسفی سیاسی بر آمده اند دشمنی خود را هم نسبت به جامعه باز دریغ نداشته اند. "هگل" و "کارل مارکس" از آن جمله اند.

چند نمونه از اصول فلسفه سقراط افلاطونی که آنها را بندها و زنجیرهای جامعه بسته می‌نامم به این شرح هستند: نخست ارائه نظریه شاه فیلسوف است. این نظریه به صورت امروزی بی اهمیت خواندن رأی و نظر آزاد عموم است. شاه فیلسوف کسی است که در رأس قدرت جامعه قرا می‌گیرد و جامعه زمینی را برای همگون ساختن با جامعه آسمانی رهنمون می‌شود. به زبان ساده این باور یعنی دیکتاتوری و حتی دیکتاتوری توتالیتیر. دوم زنان بیشتر ابزاری هستند برای تولید فرزند که نمود این ابزار شدن را در جشن‌های ازدواج افلاطونی در کتاب جمهور به وضوح می‌توان دید. امروزه باور‌هایی از این دست را مبارزه با فمینیسم و مبارزه با برابری حقوق زن و مرد می‌نامند که به زبان بسیار ساده این جامعه، جامعه‌ای مردسالار خواهد بود. سوم مبارزه و مخالفت با شاعران و دیدگاه‌های غیرافلاطونی نسبت به خدایان است. به صورت امروزی این باور افلاطون را مبارزه با ادیان غیر و مبارزه با مکاتب فلسفی غیر می‌نامند.*

پی نوشت:

- 1- پریکلیس، سوفیست و سیاستمدار مشهور (قرن پنجم پیش از میلاد)
- 2- امپدکلس (قرن پنجم پیش از میلاد) عناصر چهارگانه آب، خاک، آتش و هوا که بوجود آورنده جهان هستند محصول اندیشه اوست.
- 3- پارمنیدس (قرن پنجم پیش از میلاد) صاحب کتاب "درباره طبیعت"
- 4- هراکلیتوس (قرن پنجم پیش از میلاد) وی بر این باور بود همه چیز از آتش بوجود آمده و دوباره همه چیز به آتش تبدیل خواهد شد. گفته مشهور او چنین است "ما نمی توانیم دو بار وارد یک رودخانه شویم".
- 5- زنون، شاگرد پارمنیدس، از پیشروان دیالکتیک یا جدل تز و آنتی تر است.
- 6- تراسیماخوس، سوفیست معاصر سقراط است.
- 7- سولون، جد مادری افلاطون، جزو هفت حکیم بزرگ محسوب می شود. از افراد اصلی و نخست تدوین قانون جمهوری دولت شهر آتن است.

*نویسنده: قیصر کللی